



به نام او



تصویر خیالی پیامبر: اثر استاد هرمز پوشهری پور

پایمر

اثر جبران خلیل جبران
ترجمه دکتر حسین الهی قمشه‌ای

جبران، جبران خلیل، ۱۸۸۳ - ۱۹۳۱.

Gibran, Gibran Khalil

پیامبر / اثر جبران خلیل جبران: ترجمه و شرح حسین الهی قمشه‌ای. - تهران: روزنه، ۱۳۷۸.
[۱۲۰]، [۸۰] ص.: مصور.

ISBN: ۴-۲۵۲-۳۳۴-۹۶۴-۹۷۸-

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

عنوان اصلی: فارسی - انگلیسی.

این کتاب تحت عناوین «پیام‌آور و برانگیخته» در سال‌های مختلف به وسیله ناشرین مختلف به چاپ رسیده است.

چاپ نوزدهم: ۱۳۸۸.

۱. شعر منثور آمریکایی -- ترجمه شده به فارسی. ۲. شعر و عرفانی. الف. الهی قمشه‌ای، حسین، ۱۳۱۹ - مترجم و شارح. ب. عنوان. ج. عنوان: پیام‌آور. د. عنوان: برانگیخته.

۸۱۱/۵۲ PS۳۵۱۲/ب پ ۸۷

پ ۲۸۱ ح ۱۳۷۸

۱۳۷۸

۷۸-۳۳۸۳ م

کتابخانه ملی ایران



پیامبر جبران خلیل جبران

ترجمه، مقدمه و توضیحات: دکتر حسین‌الهی قمشه‌ای

طرح جلد: رضا عابدینی

چاپ بیست‌وهفتم: ۱۳۹۸

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت شومیز: ۳۹۵۰۰ تومان

چاپ و صحافی: شادرنگ

آدرس: خیابان مطهری، خیابان میرزای شیرازی جنوبی، پلاک ۲۰۲، طبقه ۳، انتشارات روزنه

☎ تلفن: ۸۸۸۵۳۷۳۰ - ۸۸۸۵۳۶۳۱ 📠 نمابر: ۸۶۰۳۴۳۵۹

🌐 سایت: www.rowzanehnashr.com

ISBN: 978-964-334-252-4

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۳۴-۲۵۲-۴

✽ تمام حقوق برای ناشر محفوظ است ✽

فهرست موضوعات

۷۷	عقل و عشق	۹	پیشگفتار
۷۹	رنج و محنت	۲۷	بازگشت کشتی
۸۱	معرفت نفس	۳۵	عشق
۸۳	آموختن	۳۹	پیوند زناشویی
۸۵	دوستی	۴۱	فرزندان
۸۷	گفتن	۴۳	دهش و بخشش
۸۹	زمان	۴۷	خوردن و آشامیدن
۹۱	خیر و شر	۴۹	کار
۹۵	دعا	۵۳	غم و شادی
۹۷	لذت و عشرت	۵۵	خانه و کاشانه
۱۰۱	زیبایی	۵۹	لباس‌ها و پارچه‌ها
۱۰۵	دین و دیانت	۶۱	سود و سودا و بیع و شرا
۱۰۷	مرگ	۶۳	جنایت و مکافات
۱۰۹	وداع	۶۹	قوانین
		۷۳	آزادی

مقام اول

بنام خداوند جان و خرد
 خداوند نام و خداوند جا
 خداوند کمان کردان سحر
 ز نام و نشانی کمان برتر
 به مشک کافور و مشکین را
 نایب تشبیه بد و نیک را
 سحر هر جزین کوه را بگذرد
 خرد که سخن برگزیند هست
 ستون ایستادن را بجهت
 خرد را جان را بهی سنج او
 بدین است جایگاه زبان

کران برتر اندیشه بگذرد
 خداوند روزی و درشتما
 فسر و زندانه و اوجید و
 نگارنده برشت کوه است
 نه چنی مرغان و دوشن را
 کوا برتر از نام و از جایگاه
 نیاید بد و راه جان و هست
 جان را ستاید که نمیدی
 میان ندکی را ستاید
 در اندیشه سخته کی کف او
 ستود آفت مشید را کی توان

مقام اول

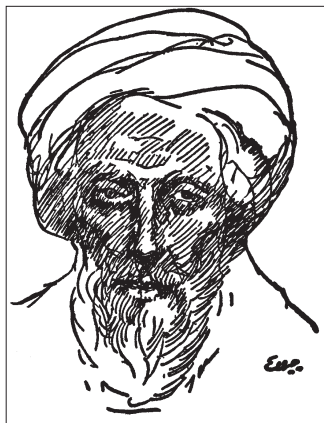
ای نفس خرم باد صبا
از بر یار آمده‌ای مرحبا
سعدی

بوی خوش تو هر که ز باد صبا شنید
از یار آشنا سخن آشنا شنید
حافظ

پیشگفتار

۱. به اقرب احتمال

۲. سن مارون یکی از قدیسان مسیحی است که در قرن چهارم میلادی مکتب خاصی از مذهب کاتولیک را بنیاد نهاد.



ابن فارض شاعر و عارف بزرگ مصری
اثر خلیل جبران

در ششم^۱ ژانویه ۱۸۸۳ در جبل لبنان، که بنا به روایات پیامبران بسیار از آن برخاسته‌اند، مردی از سلالهٔ ابراهیم خلیل پای به ساحل خاک نهاد که او را جبران نام نهادند. او در خانواده‌ای مسیحی مارونی (منسوب به مارون قدیس^۲) که به خلیل جبران شهرت داشتند به دنیا آمد. مادرش زنی عارفه بود که اسم بامسمای کامله بر خود داشت و جبران بعدها دربارهٔ او نوشت «او عجیب‌ترین موجودی بود که در زندگی با او آشنا شدم» و پدرش شغل دولتی داشت و از تلخیهای روزگار به دختر تاک پناه برده بود. در آن روزگار لبنان زیر سلطهٔ دولت عثمانی قرار داشت. و جبران پس از گذراندن تحصیلات ابتدایی در بیروت در سن دوازده سالگی همراه مادر و دیگر افراد خانواده رهسپار آمریکا شد. و در بوستن در منزل کوچکی اقامت گزید. در این شهر نقاش صاحب‌نظر و پاکدامنی به نام فرد هلند دی (Fred Holland Day) نخستین بارقه‌های نبوغ جبران را دریافت و او را زیر بال و پر خود گرفت، و همچنین دختر جوانی به نام ژوزفین پی بادی (Pea Body) که ثروت سرشاری از ذوق و فرهنگ داشت دل به محبت این نوجوان بست و در رشد و کمال او بسیار مؤثر واقع شد. البته زنان دیگری نیز بعدها در زندگی جبران ظاهر شدند که از همه مهمتر خانم مری هسکل و شارلوت تیلر است. این دو زن اخیر بخصوص خانم هسکل شاید

بیشترین تأثیر را در زندگی فرهنگی و هنری و حتی اقتصادی جبران داشته‌اند. اما جبران پس از حدود سه سال اقامت در آمریکا به شوق مسکن مألوف و زنجیر جاذبه زادگاه و عشق به آشنایی با زبان و فرهنگ بومی خویش به وطن بازگشت.

در سفر گر روم بینی یا ختن از دل تو کی رود حب الوطن

مثنوی

جبران از همان ایام نوجوانی به میدان هنر و شعر و نویسندگی قدم نهاد. در پانزده سالگی مدیر مجله «الحقیقة» شد و در شانزده سالگی نخستین شعرش در روزنامه جیل به طبع رسید و در هفده سالگی به طراحی چهره بزرگانی چون عطار و ابن سینا و ابن خلدون و برخی دیگر از حکما و نویسندگان پیشین دست زد و پس از پایان تحصیلات رسمی خود برای تکمیل هنر نقاشی به پاریس رفت و طی دو سال اقامت در فرانسه ضمن آشنایی با مکاتب گوناگون هنر نقاشی کتابی با عنوان الأرواح المتمرّدة (روانهای سرکش) نوشت و در بیروت به طبع رساند. این کتاب که فریاد هم‌میهنان مظلوم او و در سطح وسیعتر فریاد همه انسانهای مظلوم بود، دولت عثمانی را سخت مضطرب کرد. کشیشان بر کتابش تهمتهای ناروا نهادند و روزی در میدان عمومی شهر انبوهی از این کتاب را به آتش کشیدند و حکومت وقت بازگشت او را به وطن ممنوع کرد. در این حال اخبار ناگوار از مرگ خواهر و برادر جوان و بیماری مادر به او رسید و او علیرغم منع سیاسی به میهن بازگشت. پس از دو سال اقامت در وطن باز سفری به پاریس کرد تا از هنرمندان آن دیار بخصوص رودن، لطائف فنون صورتگری را بیاموزد. در این سفر جبران با بزرگانی چون روستاند، دبوسی و مترلینگ آشنا شد و از ذوق و اندیشه آنان بهره‌های فراوان برد. در آن روزگار دفتر نقاشی رودن کعبه آمال هنرجویان جهان بود و جبران مدتی در آن دفتر در کنار آموختن لطائف هنر نقاشی، شیوه نگاه هنرمندانه را نیز از او بیاموخت و رودن چون ذوق شعر و نقاشی را در جبران به



خنساء شاعر معروف عرب
اثر خلیل جبران



ابوالعلاء مَعْرَى اثر خلیل جبران

کمال یافت او را با ویلیام بلیک، شاعر و نقاش شهودی انگلیس در قرن هجدهم بیشتر آشنا کرد. و معروف است که او را ویلیام بلیک قرن خواند. جبران وقتی اولین کتاب نقاشیهای بلیک را خرید چون درویشی که به گنج رسیده باشد به چنان وجد و نشاط و شادی و مستی رسید که از بیخودی در پوست نمی گنجید، گوئی در غربتگاه این عالم دوستی دیرین و آشنایی محرم یافته است.

در سال ۱۹۱۰ جبران بار دیگر به امریکا رفت و در نیویورک در خیابان دهم دفتری تأسیس کرد که سالها مجمع نویسندگان و شاعران و هنرمندان عرب و دوستان و شیفتگان آمریکایی او بود. بهترین و پخته ترین آثار شعری و نقاشی او در این دوران بیست و یک ساله اقامت در امریکا شکل گرفت و به صورت کتابها و نمایشگاههای متعدد به جهانیان عرضه شد و جبران را در زمانی کوتاه به اوج شهرت و محبوبیت رسانید.

در سال ۱۹۳۱ یک ندای آسمانی جبران را به بازگشت فراخواند. سفینه ای از عالم غیب در رسید و جان شیفته او را از ساحل فراق برگرفت و روانه دریای وصال کرد و جسم شریفش را نیز که تنگ چشمان دور از مسیح شایسته دفن در جوار کلیسا نمی دیدند بنابر وصیت جبران سفینه دیگری به زادگاهش باز آورد و به خاک البشرای محبوبش سپرد.

کتاب پیامبر معروفترین و پرفروشترین اثر خلیل جبران است.^۱ نگارش این کتاب را جبران در پانزده سالگی به زبان عربی آغاز کرد. در بیست سالگی تحریر تازه ای از آن را به مادرش نشان داد. مادر به تحسین و تشویق او پرداخت، اما هنوز آن را ناقص و ناتمام یافت. جبران چندی بعد در کتاب تجدیدنظر کرد و آن را به نظم عربی درآورد و بالاخره در نیویورک یکبار دیگر کتاب را از نو به زبان انگلیسی نوشت - زبان انگلیسی تازه و با طراوتی که سبک خاص او بود و سابقه ای نداشت. این کتاب نثری شاعرانه و خوش آهنگ و در

۱. تنها به زبان انگلیسی ده میلیون نسخه از این کتاب به فروش رسیده است.

عین حال ساده و روان دارد که از صفای باطن جبران حکایت می‌کند و هر جمله آن چهره نجیب و ملکوتی او را در پیش چشم می‌آورد و حقیقت معنی سبک همین است که نویسنده گوهر ذات خویش را در نوشته‌هایش به‌نمایش آورد چنانکه فرانسویان گویند سبک همان نویسنده است^۱ که در جامه کلمات ظاهر شده است و چنانکه نظامی در بیان تجلی شخصیت خود در اشعارش گفته است:

طلسم خویش را از هم گسستم
به هر بیتی نشانی باز بستم
پس از صد سال اگر گویی کجا او
ز هر بیتی ندا آید که ها، او

خسرو شیرین

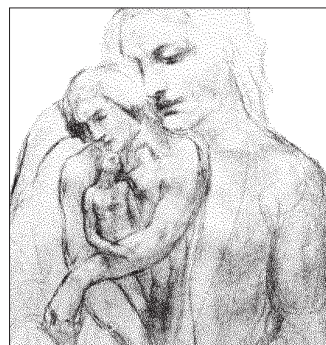
این کتاب با نخستین انتشار به اقصی نقاط جهان راه یافت و به اکثر زبانهای مهم جهان ترجمه شد، و از عارف و عامی دل ربود. باربارا یانگ شاعره عارف‌پیشه امریکایی که از دوستان نزدیک جبران بود در کتاب «مردی از لبنان» درباره «پیامبر» چنین نوشت:

این کتابی است که فیلسوف آن را فلسفه می‌خواند و شاعر آن را شعر می‌داند و جوانان می‌گویند ما آنچه در دل داشته‌ایم در آن می‌یابیم و پیران می‌گویند ما در زمستان زندگی گنجینه‌ای را که عمری در پیاپی بودیم و نیافتیم در این کتاب پیدا کردیم. مجله ادبی شیکاگو ایونینگ پست^۲ نوشت:

... بیست و هشت فصل این کتاب خود کتاب مقدس کوچکی را تشکیل می‌دهد که جویندگان حقیقت آن را خواهند خواند و بدان عشق خواهند ورزید.

تایمز لندن سخن او را گلچینی از اندیشه‌های مسیح و بودا دانست. و کلود برگدون^۳ قالب و محتوای کتاب را چنین تحلیل کرد: «قدرت او از یک مخزن حیات معنوی سرچشمه می‌گیرد و گر نه سخنش چنین گیرا و گسترده نمی‌شد. اما شکوه و زیبایی

1. Le style, C'est l'homme.



زمین مادر اثر خلیل جبران

2. Chicago Evening Post.

3. Claud Bergdon.

زبان‌ش که جامه‌ای موزون بر قامت آن معانی آسمانی است همه
از خود اوست».

جرج راسل درباره این کتاب نوشت:

«گمان ندارم که شرق پس از گیتا نجیلی اثر رابیندرانات تاگور
با صدایی زیباتر از پیامبر اثر جبران خلیل جبران شاعر و نقاش
لبنانی با بشریت سخن گفته باشد.

سالهاست که کتابی با چنین اندیشه‌های شریف و جمیل
ندیده‌ام. با خواندن این کتاب بیش از هر زمان می‌فهمم سخن
سقراط را در کتاب ضیافت افلاطون که: زیبایی اندیشه و جمال
عالم معنی، جاذبه‌ای عمیق‌تر و گیراتر از جمال صورت دارد...
از هر صفحه این کتاب می‌توانم سخنانی شایسته نقل بیاورم
و در هر صفحه‌ای می‌توانم اندیشه‌ای زیبا و رهایی‌بخش بیابم».

از جمله کسانی که با خواندن این کتاب دل به مهر جبران سپردند
دختر فرزانه و زیبایی بود از اهل قلم و همزبان جبران به نام می‌زیاده
که نادیده عاشق جبران شد و با او آغاز مکاتبه کرد و جبران نیز با
مشاهده او از پنجره نامه‌هایش مهر او را در دل گرفت و نامه‌های
بسیار میان این دو دلداده به زبان عربی رد و بدل شد. نامه‌هایی که هر
یک آکنده از شراب عشق و معرفت الهی بود و این عاشق و معشوق
هر چند تا پایان عمر حتی به دیدار هم نرسیدند، بیگمان روحهای
لطیف و قدسی ایشان در پیش هم حاضر بود که «بعد منزل نبود در
سفر روحانی» و پیوند آنان به مصداق آن غزل شکسپیر که گفت:

بیا تا در راه پیوند دو روح که یکدیگر را درک می‌کنند سنگی نیندازیم،^۱
هیچ حجاب و مانعی در پیش نداشت. مجموعه‌ای از این نامه‌ها در کتابی
با عنوان شعله کبود به زبان فارسی ترجمه و طبع شده است.

کتاب «پیامبر» قصه پیام‌آوری است که روزی با کشتی در ساحل
شهری به نام اورفالیس پیاده می‌شود. ناخدا و ملاحان کشتی با او عهد
می‌کنند که دوازده سال بعد او را در همین ساحل سوار کنند و به



جبران در مدرسه حکمت بیروت

۱. سرآغاز غزل ۱۱۸

زادگاهش بازگردانند. پیامبر که نامش مصطفی است همچون غریبه‌ای در میان مردم شهر زیست می‌کند و بیشتر در خلوت تنهایی خویش بسر می‌برد و از دور دربارهٔ مردمی که آنها را دوست دارد در سکوت می‌اندیشد. دوری می‌گزیند تا مردمان را بهتر ببیند چنانکه کوه را از دشت بهتر می‌توان دید، و سکوت می‌کند تا سخنانی را که به سبب غوغای سخنها به گوشها نمی‌رسد دریابد و به‌هنگام بازگو کند. پس از دوازده سال کشتی او در موعد مقرر باز می‌گردد و هنگام وداع با مردم فرا می‌رسد. همه در فضایی وسیع کنار ساحل گرد می‌آیند و اشک حسرت می‌بارند و بیش از هر زمان آتش عشق آن کس که می‌دانند بزودی ترکشان خواهد گفت در دلهایشان شعله‌ور می‌شود.^۱ هر چند شور و اشتیاق و تمنا و التماس مردم برای ماندن او کارگر نمی‌افتد، اما او در این آخرین دیدار، در پاسخ سؤالاتی که اصناف گوناگون مردم از او می‌کنند آغاز سخن می‌کند و آنچه را از لطایف معرفت از هاتف خلوت‌های خویش شنیده است برای ایشان باز می‌گوید.

۱. اقتباس از پایان غزل ۷۳ شکسپیر.

طرح کلی این کتاب با کتاب «چنین گفت زردشت» اثر نیچه شباهت نزدیک دارد. او نیز مانند نیچه برای بیان اندیشه‌ها و دریافت‌های خویش سخنگویی برگزیده است که در نقش یک پیامبر ظاهر می‌شود. و پیامبر او مانند زردشت نیچه غریبی است که چندی در ساحل خاک اقامت می‌کند و با مردم چندان انس نمی‌گیرد، هر چند که گاه و بیگاه کلمهٔ حکمتی بر آنان فرو می‌خواند، و پس از دوازده سال که کنایه از یک دور کامل است به جزیرهٔ زادگاهش باز می‌گردد. چنانکه زردشت نیچه نیز پس از ملول شدن از دوران تبعید به «جزایر» شادی و سعادت باز می‌گردد.

البته شباهت «پیامبر» جبران خلیل با «چنین گفت زردشت» نیچه بیشتر در شکل داستان و شیوهٔ بیان است. جبران در دورهٔ میانی نویسندگی خویش نسبت به نیچه و اندیشه‌های او شیفتگی بسیار داشت؛ اما بتدریج از حوزهٔ جاذبهٔ نیچه برون آمد و در دوران پختگی، هنگامی که پیامبر را برای آخرین بار به تحریر آورد بیشتر تحت تأثیر



جبران در بوستن، امریکا در حدود ۱۴ سالگی

سخنان حضرت مسیح، صوفیان اسلامی، و عارفان مسیحی بخصوص ویلیام بلیک قرار داشت.

اما تمثیلات کشتی و دریا و جزیره و ساحل از دیرباز در سخن حکیمان و شاعران جهان آمده است. این داستان همه آدمیان است که روحشان با کشتی قالب به غربتگاه خاک می آید و پس از چندی باز به کشتی سوار می شود و به موطن اصلی باز می گردد.

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش
باز جوید روزگار وصل خویش

مثنوی

ما ز بالا یم و بالا می رویم
ما ز دریا یم و دریا می رویم

دیوان شمس

به تعبیر دیگر ظاهر آدمی در ساحل فرق یعنی فراق است و باطن او در دریای محیط شناور و مرگ رجوع از ظاهر به باطن است.

آدمی چیست برزخ جامع
صورت خلق و حق در او واقع
ظاهرش خشک لب به ساحل فرق
باطنش در محیط دریا غرق

جامی

تنی سن ملک الشعراى دربار ویکتوریا در قطعه شعری با عنوان «عبور از خاکریز دریا» که اشاره ای به مرگ شاعر است و بنا به تقاضای خود او آخرین شعر دیوان و آخرین شعر هر مجموعه منتخب از دیوان اوست، همین تمثیل آمدن از دریا و رفتن به دریا را به زیبایی تمام چنین آورده است:

خورشید به کام مغرب می رود
و ستاره شب می درخشد
و یک ندای روشن مرا می خواند

باشد که چون از خاکریز دریا بگذرم
هیچ ناله‌ای نباشد
و این موج که اکنون به دریا می‌رود
همانند آن موج که از ژرفای دریا آمده بود
خفته و خاموش به خانه باز گردد

تاریک روشن
و ناقوس شب
و آنگاه تاریکی.
باشد که چون بر کشتی سوار شوم
اندوه وداع نباشد
زیرا هر چند این موج مرا به ورای زمان می‌برد
چشم امید گشوده‌ام
که چون از مرز ساحل بگذرم
ناخدای خویش را روی در روی دیدار کنم



تصویر ژوزفین پی بادی

به تعبیر دیگر داستان پیامبر حکایت همان کبوتر با عزّ و مناعت است که ابن سینا در قصیدهٔ عینیه در حدود بیست بیت به شیرینی و لطافت تمام بیان کرده است.^۱ جبران خود مطلب کوتاهی دربارهٔ این قصیده نگاشته و آن را نزدیکترین سخن به اندیشه‌های عرفانی خویش در شناخت نفس دانسته است. او این قصیده را نقطهٔ اوج همهٔ سخنانی می‌داند که بطور پراکنده در آثار شاعران دیگر آمده است و از جمله به مشابَهت بعضی ابیات این قصیده با اشعاری از شکسپیر، شلی، گوته و برونینگ اشاره کرده و افزوده است که شعر ابن سینا جامع همهٔ آن نکته‌هاست.

کتاب پیامبر مجموعاً ۲۸ فصل است. فصول این کتاب، غیر از فصل نخست و پایانی که به ترتیب «بازگشت کشتی» و «وداع» عنوان گرفته

۱. مطلع قصیده ابن سینا چنین است:
هبطت الیک من المحلّ و رقاء ذات
تعزز و تمنّع
کبوتری به هزار عزّ و ناز
از فرازی رفیع بر تو فرود آمده.



خط چلیپا اثر عبدالرشید

است، هر یک پاسخی است به سؤالی که یکی از مردم اورفالیس به تناسب حرفه خویش طرح کرده است.

اما محور سخن در همه فصلها عشق است. عشق نزد جبران خلیل (چنانکه نزد مولانا و جمله عارفان جهان) کلید همه قفلها و گشایندهٔ جمیع درهای بسته است:

هزاران قفل و هر قفلی به عرض آسمان باشد
دوسه حرف چو دندانه بر آن جمله کلید آمد
یک دسته کلید است به زیر بغل عشق
از بهر گشاییدن ابواب رسیده

دیوان شمس

از این رو در نخستین فصل کتاب سخن از عشق به میان می‌آید که طریقی عجب خطرناک است و راه خاصان و نازپروردگان و عافیت‌طلبان خفته بر ساحل نیست. بلکه عشق چنانکه عاشق را تاج افتخار بر سر می‌نهد همچنین او را به صلیب رنجها و سختیها می‌کشد و چنانکه سرچشمهٔ رویش و زایش است همچنین نهیب مرگ و نیستی در اوست.

پس چه باشد عشق؟ دریای عدم
در شکسته عقل را آنجا قدم

مثنوی

پس از عشق که بحقیقت دیباچهٔ دفتر است موضوع همه فصلهای دیگر نیز پیوندی نزدیک با عشق دارد:

«زناشویی» روشترین ظهور عشق آسمانی در قالب جسمانی است که اگر از پیوند آسمانی خود بریده شود از قداست و پاکی به گستاخی و بی‌باکی میل می‌کند.

«فرزندان» ما بحقیقت فرزندان عشقند و بر ماست که آنان را با مائدهٔ عشق پرورش دهیم، اما اندیشه‌های امروز خود را بر فردای آنها تحمیل نکنیم،

و «داد و دهش» نمایشگاه ثروت بیکران عشق است که دست به دست می‌رود و هر دو دست را فیض و برکت می‌بخشد،
و «کار» همان عشق مجسم است و اگر چنین نباشد عین بیکاری و بدکاری است.
و «غم و شادی» دو نقابند بر روی شاهدهی یگانه که چون به چشم عشق نظر کنی هر دو را یکی بینی.

غم و شادی بر عارف چه تفاوت دارد
ساقیاباده‌شادی آن کاین غم از اوست

سعدی

گر لباس قهر پوشد چون شرر، بشناسمش
کوبدین حالت بر ما، بارها مست آمده‌است

مولانا

و «عقل» لنگری است که مبادا طوفان عشق کشتی نوسفران را غرقه دریا کند،
و «آموختن» تجدید خاطره‌ای است از جایگاه خاص هر انسان در بارگاه عشق،

و «دوستی» پیوند عاشقانه‌ای است میان دو کس که در پی کشف اسرار جمال خویش در آئینه صافی یکدیگر می‌نگرند تا هم خود را ببینند و هم دیگری را بنمایند.

مؤمنان آئینه یکدیگرند

این سخن را از پیمبر آورند

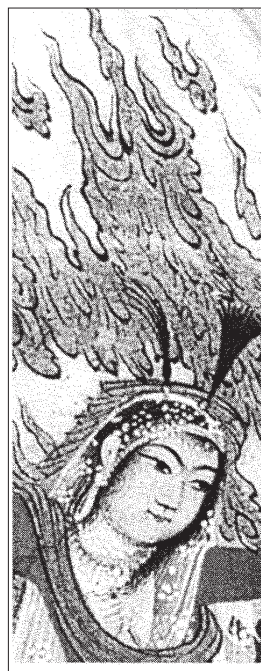
مثنوی

و «گفتن» دامی است که برای صید سیمرغ عشق می‌گسترند اما چیزی جز سایه صید نمی‌کنند.

ای آنکه به تقریر و بیان دم‌زنی از عشق

ما با تو نداریم سخن، خیر و سلامت

و «خیر و شر» نیز چون غم و شادی از یک‌قله سرچشمه می‌گیرند



ماری هسکل اثر خلیل جبران



و در دره‌های صورت از هم جدا می‌شوند و چون به دریای عشق می‌رسند باز هر دو روی می‌بوسند و با هم در می‌آمیزند. شر بحقیقت همان خیر است که در آئینه ناهموار ادراک‌ها ناموزون می‌نماید. و «رنج و محنت» درد شکافتن و شکفتن مریم است که مسیح عشق از آن می‌زاید یا داروی تلخی است که طیب عشق برای درد خودپرستی تجویز می‌کند.

زخم بلا مرهم خودبینی است
تلخی می‌مایه شیرینی است

نظامی

و «دعا» رسیدن به حضور معشوق است و همراه شدن با او و هیچ نخواستن جز او.

خلاف طریقت بود کاولیا
تمنا کنند از خدا جز خدا

سعدی

و «آزادی» رهایی از هر زنجیری است که آدمی را از زنجیر زلف عشق محروم می‌کند و رهیدن از هر دامی است که پای او را از رفتن به دام عشق می‌بندد:

به پای خویشتن آیند عاشقان به کمندت
که هر که را تو بگیری ز خویشتن برهانی

سعدی

من از آن روز که دربند توام آزادم
پادشاهم که به دست تو اسیر افتادم

سعدی

و در آخرین فصل کتاب سخن از ماهیت مرگ می‌رود. از نگاه جبران مرگ رهاننده عاشق است از بند نفس‌های فانی تا بر بال نفس‌های جاودانی پرواز کند و بی‌هیچ بند و زنجیر راه عشق پوید و راز عشق گوید.



نقاشی اثر خلیل جبران